



اشرافیت، موریانه‌ستون‌های انقلاب

و در برابر سبک زندگی اشرافی، سبک زندگی همراه با قناعت و مصرف در حد کفاف قرار دارد.

در درون مفهوم اشرافیت، نوعی برتری‌طلبی و علو و شرف ویژه به توده‌ی مردم نهفته است. از این رو سبک زندگی اشرافی از بدو پیدایشش با تکبر و غرور، تفرقه در جامعه، بی‌عدالتی و اختلاف طبقاتی همراه است.

۱. طبایع اشرافی‌گری

غالباً کسی که مبتلا به اشرافی‌گری است، خود را برتر و شریف‌تر از دیگران می‌پندارد؛ در رفتار برای خود امتیازات و آداب و رسوم (تشریفات) ویژه قرار می‌دهد و تلاش می‌کند شرافت و برتری خود را به رخ دیگران بکشد. در نتیجه در نگاه دیگران شکوهمند و متکبر جلوه می‌کند. علاوه بر امور مذکور، آنان به علت ثروت و توانمندی‌های ناشی از آن همواره نسبت به عوام، شأن برتری برای خود قائل‌اند. از این رو انتظاراتشان نسبت به سایر اقشار مردم از حکومت

اشرافیت، چه در قالب نگرش اشرافی و چه در قالب رفتار اشرافی و اشراف‌سالاری، با برپایی عدالت که از رسالت‌های اساسی دولتمردان در حکومت محسوب می‌شود، سازگار نیست. لذا پرهیز از اشرافیت، یکی دیگر از ویژگی‌های دولتمردان اسلامی است.

غالباً رفتار اشرافی و اشراف‌سالاری مولود نگرش اشرافی است. لذا دولتمردان اسلامی در درجه‌ی نخست باید از اشرافی‌نگری خودداری ورزند تا در درجات بعد از ابتلا به بیماری اشرافی‌گری و اشراف‌سالاری نجات یابند؛ ولی آن چه بیشتر به چشم مردم می‌آید و آن‌ها را می‌آزارد، زندگی اشرافی مسئولان حکومت اسلامی است. لذا موضوع محوری بحث ما در این قسمت، پرهیز از اشرافی‌گری و اشرافی زیستن است.

پرهیز از اشرافی‌گری به معنی دوری سبک زندگی انسان مسلمان از ثروت‌اندوزی، مصرف‌گرایی و اسراف و تجمل‌گرایی است؛ زیرا عناصر ذاتی اشرافی‌گری عبارت‌اند از: ثروت‌اندوزی، مصرف‌گرایی و اسراف و تجمل‌گرایی؛



بیشتر است. هنگام راحتی، سهم بیشتری از مال و مقام، از نظام حکومتی و بیت‌المال و جامعه می‌طلبند. مطالباتشان از عوام بیشتر است و مانند باری گران بر شانه‌ی نظام سیاسی و جامعه سنگینی می‌کنند و از آنجاکه حاکم از نزد خود چیزی ندارد و فقط مُقسَّم عایدات و منافع مردم بین خودشان است، این بار بر دوش ملت است.

خودبرتری در کنار برخی همکاری‌های اشراف با نظام حکومتی موجب می‌شود که آنان همواره خود را طلبکار بدانند نه بدهکار. از این رو در هنگام شداید، خود را موظف به کمک‌رسانی به جامعه نمی‌بینند؛ بلکه معتقدند توده‌ها موظف‌اند بلاها، نداری‌ها و جنگ‌ها را از مملکت دفع کنند؛ عوام باید فقر و بیماری و جهاد در میدان‌های نبرد را متحمل شوند، نه خواص. بنابراین پشتیبان آرام‌بخش و دل‌گرم‌کننده‌ای برای جامعه و حاکم محسوب نمی‌شوند. از آنجاکه آنان حق خاص و ممتازی برای خود قائل‌اند و دولت و ملت را موظف به رعایت آن می‌دانند (درحالی‌که در واقع چنین حقی برایشان در همه‌ی زمینه‌ها نیست)، وقتی قوانین و وجدان جمعی برخلاف خواست آنان حکم می‌کند، کامشان تلخ گردیده، از احکام و مقررات عادلانه و قضاوت‌های منصفانه خودشان نمی‌آید. در نتیجه عدالت‌گریز و انصاف‌ستیزند.

برتری‌طلبی و خودبرتری اشراف، حقوق‌پنداری و دور از واقع را در ذهن و دلشان پدید می‌آورد که نیل به آن را جزء حقوق مسلم خود می‌شمارند. از این رو با انگیزه‌های بیشتر از سایر مردم، به دنبال مطالبه‌ی آنها می‌روند و به‌صورت جدی آن را درخواست می‌کنند؛ و به‌طور طبیعی وقتی در چنین شرایطی با پاسخ منفی مواجه می‌شوند، به‌جای اینکه در درستی درخواست خود اندیشیده، تجدیدنظر کنند، بر اصرار خویش می‌افزایند و بر مطالبات خود پای می‌فشارند.

آنان اگر اتفاقاً با سرمایه‌گذاری خاصی در بخشی از امور اقتصادی جامعه کرده باشند، جامعه را مدیون کمک‌رسانی‌های کارساز دیروز و امروز خود می‌دانند. البته شاید در واقع هم چنین باشد؛ اما این تفکر، اگر منهای آموزه‌های اعتقادی و اخلاقی دین که منشأ همه‌ی توان‌ها و ظرف‌مندی‌ها و خدمت‌ها و تأثیرگذاری‌ها را تنها از آن حضرت حق می‌دانند، در دل انسان سبز شود، موجب می‌گردد انسان جامعه‌ای را که در آن مشغول خدمت‌گزاری است، مدیون خود و موظف به پاسخ‌گویی بداند؛ چنان‌که خواص منحرف بدین بیماری روحی مبتلا گردیده، همواره خود را طلبکار، و دولت و ملت را بدهکار خود می‌دانند. از این رو در برابر خدمت‌گزاری جامعه شکرگزار نیستند؛ بلکه معتقدند این مردم هستند که باید به‌علت ادا نکردن دین‌هایی که ما بر گردنشان داریم، از ما شرم‌نده و سپاسگزار باشند. بدیهی است هراندازه طلبکاری بیشتر شود، کم‌سپاسی نیز بیشتر می‌گردد. نه به‌علت امتیازهای ویژه‌ای که برای خود قائل‌اند، هنگامی که جامعه گرفتار بحران و مشکلات سخت و گردنه‌های صعب‌العبور می‌شود، تن به کارهای سخت و دشوار نداده، خود را از صحنه‌ی کارزار کنار می‌کشند و در حاشیه و بیرون از عرصه‌ی بحران‌ها حرکت می‌کنند و در دل حوادث، غایب و ساکت می‌شوند یا برای حفظ منافع و امنیتشان به جبهه‌ی باطل می‌پیوندند. به دیگر سخن، اشراف در فصل کاشت، سست و کم‌استقامت هستند، ولی در فصل برداشت، پرتوقع و پراصرارند؛ هنگام مشکلات، عزم راسخ و استواری لازم را ندارند و از خود ضعف نشان می‌دهند.

۲. اشرافیت در فرهنگ دینی

در فرهنگ دینی اشرافیت مسئولان دولت به‌شدت سرزنش، و از مسئولان خواسته شده از نزدیکی به اشراف و هم‌سفره شدن با آنها پرهیزند؛ چنان‌که

علی علیه السلام خطاب به عثمان بن حنیف، استاندار خود در بصره، که با ثروتمندان و مرفهان هم‌سفره شده بود، می‌نویسد:

«ای پسر حنیف، به من گزارش داده شده که مردی از سرمایه‌داران بصره، تو را به یک مهمانی فرا خوانده و تو به‌سرعت به‌سوی آن شتافتی. خوردنی‌های رنگارنگ برای تو آورده می‌شود و کاسه‌های پر از غذا پی‌درپی جلوی تو نهاده می‌شود. گمان نمی‌کردم مهمانی مردمی را بپذیری که نیازمندان [با ستم] محروم شده و ثروتمندان [بر سر سفره] دعوت شده‌اند. پس به آنچه از این خوردنی می‌خوری بنگر؛ آنچه حلال و حرام بودنش را نمی‌دانی، دور بیفکن و آنچه را به پاکیزگی و حلال بودنش یقین داری، مصرف کن.»^۲

آن‌گاه حضرت در ادامه در مورد ساده‌زیستی خود چنین می‌فرماید:

آگاه باش، هر پیروی را امامی است که از او پیروی می‌کند و از نور دانش او روشنی می‌گیرد. آگاه باش، امام شما از دنیای خود به دو جامه‌ی فرسوده، و از غذایش به دو قرص نان رضایت داده است. البته شما توانایی چنین کاری را ندارید؛ اما با پرهیزکاری و تلاش فراوان و پاک‌دامنی و راستی، مرا یاری دهید.^۳ امام خمینی (قدس سره) که بنیان‌گذار حکومت اسلامی در دنیای معاصر است، ساده‌زیستی مسئولان و کارگزاران نظام اسلامی را امری ضروری می‌داند و در مورد ضرورت ساده‌زیستی مسئولان حکومتی می‌فرماید:

وقتی بنا شد متصدی یک امور کشوری، قشر اشراف - به‌اصطلاح خودشان - اعیان، مرفه‌ها و صاحب اموال و - نمی‌دانم - پارک و اتومبیل‌ها و کذا و کذا، یا آن وقت کالسکه‌ها و آن حرف‌ها باشد، این یکی از مصیبت‌های بزرگی است که در یک ملت هست. مصیبت‌هایی که ملت‌ها می‌کشند، از این است که متصدیان امورشان از قشر مرفه و از اشراف و اعیان جامعه بوده و به‌دنبال این هستند که ثروتشان را زیاد کنند.^۴

ایشان معتقد است اشرافی‌گری عامل جدایی مردم از دولتمردان می‌شود؛ زیرا طبایع توده‌های مردم با ساده‌زیستی سازگار است و این پندار را که اشرافی‌گری و جاهت اجتماعی به‌دنبال می‌آورد، پندار باطلی می‌داند؛ لذا می‌فرماید:

اگر روزی از نظر زندگی از مردم عادی بالاتر رفتید، بدانید که دیر یا زود مطرود می‌شوید.^۵ شما گمان نکنید که اگر با چندین اتومبیل بیرون بیایید، و جبهه‌تان پیش مردم بزرگ می‌شود؛ آن چیزی که مردم به آن توجه دارند و موافق مذاق عامه است، اینکه زندگی شما ساده باشد.^۶

حضرت امام خمینی علیه السلام سبک زندگی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امامان شیعه را مؤید دیدگاه خود دانسته، می‌فرماید: «سران اسلام و پیغمبر اسلام و امیرالمؤمنین و ائمه‌ی ما زندگی‌شان ساده و عادی بود، بلکه پایین‌تر از عادی» بود.^۷

۳. پیامدهای روحیه‌ی اشرافی دولتمردان

اگر روحیه‌ی اشرافی‌گری در مسئولان یک نظام حکومتی لانه کند، اندک‌اندک به جامعه و توده‌ها سرریز می‌کند؛ لکن با این تمایز که مسئولان امکانات و استعداد ارضای روحیه‌ی اشرافی را دارند؛ ولی مردم با درآمد اندک، توان ارضای روحیه‌ی اشرافی را ندارند؛ ولی به هر طریق ممکن می‌خواهند ادای اشراف را در بیاورند؛ لذا برای کسب ثروت افزون‌تر دست به کارهای ناشایست می‌زنند و یا احساس محرومیت کرده، با افسردگی و بدون امید به زندگی، روزگار می‌گذرانند. قتی دولتمردان نگرش اشرافی داشته باشند و خوی اشرافی را در جامعه به نمایش بگذارند، نمایش شکوهمندی آنان رفته‌رفته توده‌ی مردم را تحت تأثیر قرار می‌دهد و مردم از انواع رسم‌ها و تشریفاتشان تقلید می‌کنند و بدین‌سان نظام ارزشی جامعه به‌سوی اشرافی‌نگری سوق پیدا می‌کند و آثار زیان‌بار ذیل

را به دنبال می آورد.

اول. پیدایش فساد سیستمی

روحیه‌ی اشرافی در هر قشری از اقشار جامعه موجب نابسامانی‌های فراوانی می‌شود؛ لکن اشرافیت مسئولان حکومت و دولتمردان موجب زیاده‌خواهی، تجاوز و سرانجام گریز از قانون حق به‌طور سیستماتیک می‌شود و این مصداق فساد سیستماتیک است و فساد سیستماتیک بسیار خطرناک‌تر و زیان‌بارتر از فساد فردی، و مساوی با ظلم سازمان‌یافته‌ی اقلیت صاحب‌منصب بر اکثریت مستضعف است.

نظام و سیستم اشرافی برای رسیدن به هدف خود، به قانون حق تن نمی‌دهد؛ بلکه قانون را به‌گونه‌ای تفسیر می‌کند یا تأویل برده، تغییر می‌دهد که به زندگی ملوکانه و پرتجمل او آسیبی نرسد. لذا رشد در کشور متوقف می‌گردد؛ زیرا رشد در فضای سالم و با تلاش و کوشش تحصیل می‌شود، نه در فضای فاسد و سیستم بیمار.

امام خمینی^{۳۳} بر اساس تجربه‌ی تاریخی معتقد بود همواره خیر و صلاح و اختراعات و نوآوری‌ها توسط طبقه‌ی محروم پدید آمده و در جامعه‌ی بشری منتشر شده است، نه توسط طبقه‌ی اشراف و مرفه. طبع طبقه‌ی مرفه، طبع سختی‌کشی و تحمل مشکلات و کارهای دشوار و بالا رفتن از کوه‌های بلند و فتح قله‌های ترقی نیست؛ لذا می‌فرمود:

ما وقتی که ملاحظه می‌کنیم و سعادت‌ها را سنجش می‌کنیم، می‌بینیم که سعادت‌مندا آنهايي بودند که در کوخ‌ها بودند. آنهايي که در کاخ‌ها هستند، سعادت‌مند نیستند. آن مقلداری که برکات از کوخ‌ها در دنیا منتشر شده است، هیچ در کاخ‌ها پیدا نمی‌شود^{۳۴}. ... طبع قضیه کاخ‌نشینی، توجه به عیش و عشرت و توجه به دنیا و توجه به مال و منال است و نمی‌تواند شهوت و شکم، این طبقه را مهلت بدهد که در یک امر تفکری وارد بشوند و فکر بکنند. آنهايي که اختراع کرده‌اند، آنهايي که زحمت کشیده‌اند و کتاب‌های ارزنده تحویل جامعه داده‌اند در هر رشته‌ای، این کوخ‌نشینان بوده‌اند. طبع کاخ‌نشینی منافات دارد با تربیت صحیح، منافات دارد با اختراع و تصنیف و تألیف و زحمت^{۳۵}.

دوم. پیدایش گسل طبقاتی

اگر در دولتمردان جامعه روحیه و نگرش اشرافی حلول کند، برای نیل به زندگی اشرافی، از بیت‌المال بیش از حق خود می‌گیرند و عدالت را قربانی توسعه‌ی زندگی خود می‌کنند و مهم‌تر اینکه به‌جای جلوگیری از دریافت حقوق‌های نجومی، محمل قانونی برای تصاحب آن دست و پا، و با لطایف‌الحیله آن را توجیه می‌کنند. از آنجاکه منابع مالی و ثروت‌های کشورها و دولت‌ها

محدودیت‌های خاصی دارند، اگر مسئولان دولت تفکر اشرافی داشته باشند، برای رسیدن به آمال خود، مجبور به بی‌عدالتی و تزییع حقوق بخشی از جامعه برای رسیدن به زندگی اشرافی خود می‌شوند.

ز آنجاکه تفکر اشرافی انباشت ثروت، اسراف و مصرف بی‌جا و تجمل را در ذات خود دارد و امور مذکور حد و مرز خاصی ندارند، اگر میل به اشرافی‌گری در دولتمردان نظام نفوذ کند، رفته‌رفته بی‌عدالتی و اسراف و تجملات به‌صورت افسارگسیخته در دولتمردان نمایان می‌شود و فاصله‌ی طبقاتی میان فرادستان و فرودستان زیاد می‌گردد و به گسل طبقاتی منتهی می‌شود.

وقتی نگرش اشرافی در دولتمردان جوانه بزند، روزبه‌روز بر دامنه‌ی اختصاصات و ویژه‌خواهی خود می‌افزایند؛ زیرا می‌پندارند هر قدر بر ویژه‌خواهی‌ها و اختصاصات خود بیفزایند، بر شکوه و عظمتشان افزوده می‌شود؛ به‌عنوان نمونه شاهان و ملوک که مظهر عالی دولتمردان اشرافی‌نگر هستند، برای خود اختصاصات فراوانی دارند. یکی از محققان در بحث هم‌نشینی با پادشاهان می‌نویسد:

هیچ‌یک از ندیمان پادشاهان نباید در مجلس بزم، مانند شاه، خود را بیاراید و عطری مانند عطر شاه استعمال کند، ... این سنت در مجالس انوشیروان و معاویه بن ابی‌سفیان و هارون الرشید جاری بود، ... از خوی‌های ملک این است که در هر موردی که بتواند از خواص و نزدیکانش جدایی یابد، چنین کند و کسی را در آن شراکت ندهد... و سزاوارترین خوی‌ها درباره‌ی ملک این است که اگر برایش امکان جدایی در آب و هوا نیز باشد، کسی را در آنها سهم نسازد که همانا شکوه و عزت و ایهت در جدایی است^{۳۶}.

از این سخن کاملاً هویداست که جدا شدن از دیگران و ویژه شدن در آداب و خوراکی‌ها و آشامیدنی‌ها، منزل و مرکب و لباس و حتی آب و هوا در نگرش اشرافی یک ارزش محسوب می‌شود؛ زیرا مظهر شکوه و شرافت محسوب می‌شود. از همین‌روست که یکی از ویژگی‌های اصلی سفره‌های دولتمردانی که نگرش اشرافی دارند، رنگارنگ بودن آن است؛ ولو آنکه استفاده نشود و دور ریخته شود؛ زیرا هدف از این تنوع غذایی، سیر شدن و رساندن مواد غذایی متنوع مورد نیاز به بدن نیست، بلکه هدف تظاهر به شرافت و برتری و بزرگ‌نمایی است.

جای هیچ تردیدی نیست که تدارک سفره‌های بزرگ مسئولان، بدون کوچک شدن سفره‌ی توده‌ی مردم مستضعف و تعرض به اموال عمومی و خصوصی آنان میسر نخواهد بود. بنابراین به‌صورت طبیعی، نگرشی اشرافی، دولتمردان را از احقاق حقوق مردم و تعقیب مصالح توده‌ها باز می‌دارد و ذاتاً با عدالت‌ورزی در تعارض است. شایان ذکر است به‌گواهی تاریخ، اشرافی‌نگری ملوک، رفته‌رفته از حوزه‌ی اختصاصات مادی خارج شده و به حوزه‌ی



برتری‌طلبی و خودبرتربینی اشراف، حقوق پنداری و دور از واقع را در ذهن و دلشان پدید می‌آورد که نیل به آن را جزء حقوق مسلم خود می‌شمارند. از این‌رو با انگیزه‌های بیشتر از سایر مردم، به دنبال مطالبه‌ی آنها می‌روند و به‌صورت جدی آن را درخواست می‌کنند؛ و به‌طور طبیعی وقتی در چنین شرایطی با پاسخ منفی مواجه می‌شوند، به‌جای اینکه در درستی درخواست خود اندیشیده، تجدیدنظر کنند، بر اصرار خویش می‌افزایند و بر مطالبات خود پای می‌فشارند.



شایان ذکر است برخی از دولت‌های اشرافی و کارگزارانی که نگرش اشرافی دارند، زمانی که حضورشان در مسند قدرت، منوط به رأی مردم باشد، سعی می‌کنند برای رهایی از اعتراضات مردم، قدری به محرومان رسیدگی کنند تا ساکت و آرام شوند و رضایتشان جلب شود؛ ولی این رسیدگی اولاً موقت، و ثانیاً در حدی است که دهان‌بند باشد؛ یعنی در حدی نیست که حق محرومان با آن ادا شود. از این رو این آرامش ظاهری، نمی‌پاید و گسل بین مردم و دولتمردان را از بین نمی‌برد و رفته‌رفته موجب زوال مقبولیتشان خواهد شد.

امام خمینی علیه السلام زندگی در منازل مجلل و گران‌قیمت را برای مسئولان نظام اسلامی به شدت مضر می‌دانست و معتقد بود روزی که دولتمردان حکومت اسلامی به کاخ‌نشینی توجه کنند، روز انحطاط آنها و اطرافیانشان است؛ می‌فرمود:

آن روزی که دولت ما توجه به کاخ پیدا کرد، آن روز است که باید ما فاتحه‌ی دولت و ملت را بخوانیم. آن روزی که رئیس‌جمهور ما خدای نخواست، از آن خوی کاخ‌نشینی بیرون برود و به کاخ‌نشینی توجه نکند، آن روز است که انحطاط برای خود و برای کسانی که با او تماس دارند، پیدا می‌شود. آن روزی که مجلسیان خوی کاخ‌نشینی پیدا کنند خدای نخواست، و از این خوی ارزنده‌ی کاخ‌نشینی بیرون بروند، آن روز است که ما برای این کشور باید فاتحه بخوانیم.^{۱۲}

ایشان حتی با اشرافیت دوایر دولتی و ساختن ادارات و وزارت‌خانه‌ها به صورت مجلل مخالف، و معتقد بود آنچه برای ملت مفید است و ملت آن را می‌خواهد، عدالت است، نه ساختمان‌های عریض و طویل و مجلل. بلی، اگر مهمانان خارجی بیایند، شاید خوششان بیاید، ولی برای ملت سودی ندارد؛ و وظیفه‌ی دولتمردان این است که کارهایشان به سود توده‌های مردم باشد، نه مهمانان خارجی. ایشان معتقد بود سبک پادشاهان این است که کاخ‌های خود را بسیار بزرگ و با تزئینات فراوان می‌سازند و به فکر مردم محروم جامعه نیستند؛ ولی دولتمردان اسلامی نباید در آن کاخ‌ها به سر ببرند؛ باید از آن کاخ‌ها بیرون بیایند و مانند محرومان زندگی کنند تا بتوانند برای ملت مفید باشند؛ می‌فرمود: «ملت عدالت می‌خواهد، اتاق بزرگ نمی‌خواهد. ملت وزارت‌خانه می‌خواهد، وزارت‌خانه اسلامی، نه آن وزارت‌خانه کاخ دادگستری، کاخ نخست‌وزیری، کاخ وزارت مالی، هی کاخ! کاخ مال ملت است. این تزئیناتی که الآن در این کاخ‌ها موجود است، ... بسیاری اش یا بعضی اش از محرمات است.^{۱۳} ایشان یکی از علل کاخ‌نشینی دولتمردان را ضعف نفسشان می‌دانست و در موردشان می‌فرمود:

بعضی‌شان را می‌شناسم؛ بعضی‌شان را هم معرفی کرده‌اند به من؛ اینها همه متعهدند، همه مسلمان‌اند، لکن ضعیف‌النفس‌اند! می‌ترسند که مبادا یک وقت میهمانی از اجانب بیاید در کاخ دادگستری یا در کاخ نخست‌وزیری و آنجا ببیند که یک [محیط] محقری است؛ باید حتماً به فرم غرب باشد!^{۱۴}

امام معتقد بود اگر مسئولان، خودشان را اصلاح نکنند و از تجملات چشم‌پوشند و از مبل‌های راحتی صرف‌نظر نکرده، از پشت پرده‌های گران‌قیمت بیرون نیایند و در خانه‌های محقر ملت زندگی نکنند، نمی‌توانند جامعه را اصلاح کنند. لذا خطاب به دولتیان می‌فرمود: «تعدیل کنید خودتان را؛ اگر از خودتان شروع نکنید نمی‌توانید اصلاح کنید».^{۱۵}

چهارم. افول روحیه‌ی مقاومت

وقتی مذاق جامعه از قناعت به اسراف، و از ساده‌زیستی به تجمل‌گرایی تغییر کند، دیگر طرح‌های اقتصادی‌ای که اجرای آنها مستلزم مقاومت و تحمل رنج

آداب و رسوم دینی سرایت کرده و بسیار پر دامنه شده و تا امور جزئی امتداد یافته است؛ به‌گونه‌ای که سلام کردن به کسی که در حضور پادشاه وارد مجلس می‌شد، یا گفتن دعای مستحبی به ملک هنگام عطسه کردن وی با عبارت یرحمک الله (خدا تو را رحمت کند) ممنوع شد.^{۱۱}

سوم. تغییر هویت حکومت و توقف اصلاحات

ففاصله‌ی طبقاتی ناشی از اختصاص حقوق به خود، در درازمدت در دولتمردان غرور ایجاد، و حس برتری‌طلبی و خودبزرگ‌بینی‌شان را تحریک می‌کند. این امر در توده‌های مستضعف کینه ایجاد می‌کند. در نتیجه نه دولتمردان میل به همراهی و انس با توده‌ی مردم خواهند داشت و نه مردم میل دیدن دولتمردان را. رفته‌رفته احساس مسئولان این می‌شود که ارباب و آقا و ولی‌نمات و قیم مردم هستند و احساس مردم این می‌شود که رابطه‌شان با حاکمان، رابطه‌ی رعیت و ارباب است. از این رو ماهیت حکومت تغییر یافته، از حکومت مردم‌سالار به حکومت طاغوتی مبدل می‌شود، گرچه نامش جمهوری باشد. دولتمردان در چنین حکومتی خود را خادم ملت نمی‌دانند، بلکه ملت را مخدوم خود می‌شمارند.

شایان ذکر است فرهنگ اشرافی‌گری در فرایند تکاملی خود سعی می‌کند از دین به‌نفع خود استفاده کند و آن را به استخدام خود درآورد؛ لذا تظاهر به تدین و دین‌باوری نموده، از ادبیات دینی برای توجیه سبک زندگی خود بهره می‌جوید و نه تنها مدعی عدم تناقض بین دین‌داری و اشرافی‌گری و اشرافی‌نگری می‌شود، بلکه دین را مؤید نگرش و سبک زندگی خود می‌نمایاند. بنابراین نگرش و زندگی اشرافی مسئولان می‌تواند در ماهیت حکومت، تغییر ذاتی ایجاد کند و آن را از یک حکومت مردم‌سالار دینی به یک حکومت اشراف‌سالار مبدل سازد. آری، روحیه‌ی اشرافی و تجمل‌گرایی و دلدادگی به تکاثر، آرام‌آرام هویت امانی و دینی حکومت اسلامی را از درون استحاله می‌کند

خودشان نیز اگر قدرت مالی یا مقامی بالاتر ببینند که منافع مادی و مقامی شان در گرو جلب رضایت اوست، در مقابلش مانند عبد فرمان می‌برند. در نتیجه چنین افرادی در مقابل ابرقدرت‌ها و جهان‌خواران عالم، برده‌وار برخورد می‌کنند؛ ولی بر قشر محروم و مستضعف جامعه مانند فرعون حکم می‌رانند؛ لذا می‌فرمود:

«سرچشمه‌ی همه‌ی مصیبت‌هایی که ملت‌ها می‌کشند، این است که متصدیان امورشان از قشر مرفه و از اشراف و اعیان - به اصطلاح خودشان - از آنها باشد. و آنها این‌طور هستند، اشراف و اعیان این‌طور هستند که تمام ارزش‌ها را به این می‌دانند که آنجایی که زندگی می‌کنند، بهتر از دیگران باشد؛ آن رفتاری که مردم با آنها می‌کنند، رفتار عبید با موالی باشد. تمام افکارشان متوجه به این مسائل است. باید حتما چند تا پارک داشته باشد، چند تا باغ داشته باشد در شمیران، در تهران، در کجا، تا اینکه بشود یک نفر آدم - عرض می‌کنم که - نخست‌وزیر یا یک نفر آدم وزیر کذا. و اینها وضع روحی‌شان، به حسب نوع، وضع روحی‌شان این‌طور بود که چون قدرت را، تمام ارزش‌ها را به قدرت می‌دانستند، تمام ارزش‌ها را به قدرت مالی می‌دانستند، به قدرت‌های دیگر می‌دانستند، در مقابل قدرت بالاتر از خودشان خاضع و عیب بودند؛ در مقابل ضعیفایی که قدرت ندارند، فرمان‌فرما و حکومت بودند.»^{۱۸}

پنجم. رواج خیانت

وقتی ثروت در جامعه ارزش شود و توده‌های مردم نتوانند از طریق مشروع و حلال به رفاه و تجملات اشرافی دست پیدا کنند، هوس زندگی اشرافی، بخشی از مردم را بی‌قرار می‌کند و از طریق حرام و نامشروع به دنبال ثروت‌اندوزی و زر و زور می‌روند؛ چنان که در حکومت امیر مؤمنان علیه السلام برخی برای به‌دست آوردن درهم و دینار بیشتر، به آن حضرت خیانت کرده، به بیت‌المال دست‌اندازی می‌کردند، یا به معاویه پیوسته، نیروهای کارآمد نظام علوی را ترور می‌کردند. ابوبرده‌ی بن‌عوف آزدی که از بزرگان قبیله‌ی آزد به حساب می‌آمد و در صفین در رکاب علی علیه السلام می‌جنگید، پس از صفین و پیروزی معاویه، یک قطعه زمین در منطقه‌ی فلوجه از معاویه هدیه گرفت و به او پیوست؛^{۱۹} و یا معاویه از یکی از کدخدایان و دهقانان «فلزم» (یکی از آبادی‌های بین راه مصر) خواست تا مالک اشتر را به هر وسیله‌ای که شده از بین ببرد و به او قول داد که در صورت انجام این مأموریت، مالیات آبادی‌اش را به او می‌بخشد و تا پایان عمر از او مالیات نمی‌گیرد.^{۲۰} به دنبال این درخواست، وقتی مالک به‌سوی مصر حرکت کرد و به فلزم رسید، مأمور زر خرید معاویه خدمت وی رسید و او را به مهمانی دعوت کرد و در نهایت او را با شربت از عسل که با ستمی مهلک مزوج بود، به شهادت رساند.^{۲۱} اینها نشان‌دهنده‌ی آن است که هرگاه کارگزاران دولت به تجمل‌گرایی و ثروت‌اندوزی و اشرافی‌گری روی آورند،

و زحمت است، بی‌طرفدار می‌شود و کسی از آنها استقبال نخواهد کرد. مردم گمان می‌کنند انسان موفق کسی نیست که زحمت فراوانی برای کسب درآمد متقبل می‌شود؛ بلکه انسان خوشبخت کسی است که با زحمت اندک، درآمد زیادی را تولید کند. لذا برخی در حکومت علوی با تقسیم مساوی بیت‌المال که می‌توانست عدالت اقتصادی را در جامعه برقرار کند، مخالفت می‌کردند و در میدان مقاومت، آن حضرت را تنها می‌گذارند. افرادی چون طلحه و زبیر، و حتی نزدیکان آن حضرت، چون برادرش عقیل^{۲۲} و خواهرش، ام‌هانی^{۲۳} بدان اعتراض کردند.

سامه‌ی بن‌زید شرط همکاری با حضرت علی علیه السلام در جنگ را دریافت حق ویژه از بیت‌المال قرار داده بود و پیکی نزد حضرت فرستاد و گفت: «عطای مرا بفرست؛ شما می‌دانی که اگر در دهان شیر بروی، با شما می‌آیم»؛ ولی امیر مؤمنان علیه السلام در پاسخ او نوشت: «ان هذا المال لمن جاهد علیه، ولكن لی مالا بالمدينة فأصاب منه ما شئت»^{۲۴} «این مال برای کسی است که در جهاد شرکت کرده باشد. من در مدینه مالی دارم؛ هر چه می‌خواهی از آن بگیر».

از امام صادق علیه السلام نقل شده است که یکی از دوستان امیر مؤمنان علیه السلام از ایشان مالی درخواست کرد و حضرت فرمود: یخرج عطائی فأقاسمک هو؛ [آن‌گاه که] حقوق من رسیده از آن به تو می‌دهم». ولی او به آن مقدار قانع نشد و گفت برایم کافی نیست و به معاویه پیوست.^{۲۵}

از منظر امام خمینی علیه السلام خوی کاخ‌نشینی، راحت‌طلبی و جهادگریزی و ناپرووردگی را به دنبال دارد. لذا نه تنها مسئولان، بلکه ملت باید از کاخ‌نشینی فاصله بگیرند؛ زیرا اصلاح جامعه و اسلامی‌سازی آن و برقراری حیات طیبه در جامعه‌ی بشری، نیازمند مجاهده و تلاش است و این با خوی کاخ‌نشینی سازگار نیست؛ می‌فرمود:

«ما باید کوشش کنیم که اخلاق کاخ‌نشینی را از این ملت بزدایم. اگر بخواهید ملت شما جاوید بماند و اسلام به آن طوری که خدای تبارک و تعالی می‌خواهد، در جامعه‌ی ما تحقق پیدا کند، مردم را از آن خوی کاخ‌نشینی به پایین بکشید. خود کاخ‌نشینی این خوی را می‌آورد؛ ممکن است که در بین آنها هم کسی پیدا شود؛ لکن نادر است. توجه کنید که این ملتی که الان کوخ‌نشینانش مشغول فعالیت هستند و مشغول به زحمت هستند در جبهه‌ها و پشت جبهه‌ها، این کوخ‌نشینان را زحمت بکشید که به همین حال خوی کوخ‌نشینی و خوی اینکه توجه به کاخ‌ها نداشته باشند، نگه دارید تا بتوانید ادامه بدهید زندگی صحیح اسلامی را. آن خوی کاخ‌نشینی، مضر است؛ خودش مضر نیست، خویش مضر است؛ لکن خود او، این خوی را دنبال دارد.»^{۲۶}

از منظر حضرت امام، اشراف برای مال و مقام بیشترین ارزش را قائل‌اند؛ لذا وقتی پست و مقام دولتی کسب می‌کنند، تمام هم‌شان این است که در جای بهتری مسکن و مأوا داشته باشند و مردم به آنها احترام بگذارند و از آنها فرمان ببرند.



جای هیچ تردیدی نیست که تدارک سفره‌های بزرگ مسئولان، بدون کوچک شدن سفره‌ی توده‌ی مردم مستضعف و تعرض به اموال عمومی و خصوصی آنان میسر نخواهد بود. بنابراین به‌صورت طبیعی، نگرشی اشرافی، دولت‌مردان را از احقاق حقوق مردم و تعقیب مصالح توده‌ها بازمی‌دارد و ذاتا با عدالت‌ورزی در تعارض است.

بی‌نوشت‌ها

۱. این بحث برگرفته از کتاب: جواد سلیمانی، معیار گزینش دولتمردان اسلامی، نشر موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، قم، ۱۴۰۰ ش.
۲. يَا اَبْنَ حُنَيْفٍ، فَقَدْ بَلَغَنِي اَنَّ رَجُلًا مِنْ فِتْيَةِ اَهْلِ الْبَصْرَةِ دَعَاكَ اِلَى مَا دُبُّهُ فَاسْرَعْتَ اِلَيْهَا، سُسْطَابُ لَكَ الْاَلْوَانُ وَتُنْقَلُ اِلَيْكَ الْجَفَانُ وَمَا ظَنَنْتَ اَنَّكَ تُجِيبُ اِلَى مَلَامٍ قَوْمٍ، عَائِلُهُمْ مَجْفُوٌّ وَعَيْبُهُمْ مَدْعُوٌّ، فَانظُرْ اِلَى مَا تَقَضَّمَهُ مِنْ هَذَا الْمَقْضَمِ، فَمَا اسْتَبَّهَ عَلَيْكَ عِلْمُهُ فَالْفِظَةُ وَمَا اَبْقَنْتَ بِطَلِبٍ وَجُوْهِهِ فَنَلَّ مِنْهُ (نهج البلاغه، نامه‌ی ۴۵).
۳. اَلَا وَاِنَّ لِكُلِّ مَأْمُوْمٍ اِمَامًا يَتَّقِيْهِ وَيَسْتَعِيْضُ بِوَجْهِهِ اَلَا وَاِنَّ اِمَامَكُمْ قَدْ اَكْتَفَى مِنْ دُنْيَاهُمْ بِطَلْمِزِيْهِ وَمِنْ طَعْمِهِمْ بِقُرْصِيْهِ اَلَا وَاِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُوْنَ عَلٰى ذٰلِكَ وَلٰكِنْ اَعْيُنُوْنِيْ يَوْرَعٍ وَاَجْتِهَادٍ وَعِفَّةٍ وَسَادًا (همان).
۴. روح‌الله موسوی خمینی، صحیفه امام، ج ۱۶، ص ۴۴۳.
۵. همان، ج ۱۷، ص ۴۵۳.
۶. همان، ج ۱۹، ص ۳۱۸.
۷. همان.
۸. همان، ج ۱۷، ص ۳۷۳.
۹. همان، ص ۳۷۴.
۱۰. ابوعثمان عمرو بن بحر حاض، کتاب التاج فی اخلاق الملوك، ص ۴۵؛ همو، تاج (ابین) کشورداری در ایران و اسلام، ترجمه‌ی حبیب‌الله نبوتخت، ص ۱۰۸-۱۰۹؛ حامد منتظری مقدم، امیرالمؤمنین و ملک؛ دو واژه و دو فرهنگ، ص ۳۳۸.
۱۱. زبایدن‌ایبه استاندار معاویه گفته است که در حضور ملک نباید بر کسی که وارد می‌شود، سلام کرد. یحیی‌بن خالد برمکی، کارگزار خلیفه‌ی عباسی نیز از احوال‌پرسی با ملک و گفتن دعای مستحبی عطسه (تشمیت) به وی پرهیز داده است (احمد بن محمد بن عبد ربّه اندلسی، العقد الفرید، ج ۲، ص ۵؛ رک: حامد منتظری مقدم، امیرالمؤمنین و ملک؛ دو واژه و دو فرهنگ، ص ۳۴۴).
۱۲. روح‌الله موسوی خمینی، صحیفه امام، ج ۱۷، ص ۳۷۶.
۱۳. همان، ج ۶، ص ۳۲۹.
۱۴. همان.
۱۵. همان، ص ۳۳۰.
۱۶. همان، ج ۱، ص ۲۲۴.
۱۷. همان، ص ۲۲۴-۲۲۵.
۱۸. عبدالحمید بن محمد بن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۰۲.
۱۹. محمدباقر محمودی، نهج السعادة فی مستدرک نهج البلاغه، ص ۱۴۶، ۱۴۷.
۲۰. روح‌الله موسوی خمینی، صحیفه امام، ج ۱۷، ص ۳۷۵-۳۷۶.
۲۱. همان، ج ۱۶، ص ۴۴۳.
۲۲. نصر بن مزاحم مقرئ، وقعه‌ی صفین، ص ۵.
۲۳. ابراهیم بن محمد ثقفی، الفارات، تحقیق عبدالزهره‌ا حسنی، ص ۱۶۸؛ احمد بن یحیی بلاذری، انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۹۸؛ محمد بن محمد بن نعمان عکبری بغدادی، الامالی، ص ۸۲.
۲۴. ابراهیم بن محمد ثقفی، الفارات، تحقیق عبدالزهره‌ا حسنی، ص ۱۶۵؛ عبدالحمید بن محمد بن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۹؛ محمد بن محمد بن نعمان عکبری بغدادی، الامالی، ص ۸۳.
۲۵. عبدالحمید بن محمد بن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۰۲.
۲۶. رک: ابراهیم بن محمد ثقفی، الفارات، تحقیق عبدالزهره‌ا حسنی، ص ۳۶۹.
۲۷. روح‌الله موسوی خمینی، صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۲۷۶.

محبت مال و منال و زن و فرزند، بیش از ارادت به دین و اخلاق، در دل جامعه لانه می‌کند؛ آن‌گاه مردم با تاسی به مسئولان نظام حاکم بر آن جامعه، در میدان جهاد با نفس و مال و جان، سست می‌شوند؛ به‌طوری که اگر شخصیتی چون علی‌بن‌ابی‌طالب[×] هم در رأس آن قرار گیرد، قادر به اصلاح آن جامعه نخواهد بود؛ زیرا نه توده‌ی عوام از او حمایت خواهند کرد و نه خواص به او وفاداری نشان خواهند داد و خیانت رواج می‌یابد.

نشیم. رشد بدبینی و بی‌اعتمادی

وقتی تعهدات اخلاقی و دینی افراد تضعیف گردید و گرایش به رفاه و نعمات دنیا فزونی یافت، بستر مناسبی برای رشد حقد و حسد و کینه فراهم می‌آید و آحاد جامعه یکدیگر را تحمل نکرده، برای کسب امتیازات مادی بیشتر دست به رقابت‌های خصمانه می‌زنند؛ چراکه وقتی تعهدات دینی تضعیف شود، انسان قادر به کنترل حرص و ولع خود نخواهد بود. لذا برخی از کسانی که علی‌بن‌ابی‌طالب[×] و حکومت آن حضرت را از نزدیک درک کرده و خود اهل فکر و نظر بوده‌اند، مشکل اصلی و بنیادین حکومت امیر مؤمنان[×] را خودباختگی مردم آن روز در برابر زخارف دنیا قلمداد کرده‌اند. بهترین گواه این مدعا سخن عروه‌ی بن‌زبیر است. وی از خاندان زبیر و از دشمنان امیر مؤمنان[×] به حساب می‌آید؛ ولی در یکی از فرازهای سخنش دقیقاً به این حقیقت اشاره می‌کند. پسرش یحیی می‌گوید: پدرم وقتی نام علی را نزدش می‌بردند، به او دشنام می‌داد؛ ولی یک بار به من گفت: «یا بنی‌والله ما أحجم الناس عنه إلا طلباً لدنیا»^{۲۵} «پسرم، به خدا قسم مردم از علی روی برنگردانده‌اند مگر به‌علت طلب دنیا».

آری، اگر روزی کار دولتمردان جامعه‌ی اسلامی به جایی برسد که برای اجزای زندگی اشرافی‌شان، اعم از ماشین و خانه و زمین و رفاه و زن و فرزند، یا برای استمرار روابط دوستانه‌شان با برخی افراد و حفظ موقعیت سیاسی اجتماعی خود و خاندان و حزب و گروه‌شان، بیش از بقای اسلام و حفظ نظام اسلامی اهمیت قائل شوند، روزبه‌روز ارزش‌های والای اسلامی در میانشان کم‌رنگ‌تر می‌شود و احکام و تعالیم اسلام مورد بی‌مهری قرار خواهد گرفت، عدالت اقتصادی از بین خواهد رفت و اجرای حدود الهی دشوار خواهد شد و دشمنان اسلام به‌سوی آنان دست تعدی دراز کرده، مقدراتشان را به دست خواهند گرفت و امنیت جامعه از بین می‌رود؛ کما اینکه همه‌ی این موارد در حکومت علی[×] اتفاق افتاد؛ قلمرو حاکمیتش با حملات سپاه غارتگر معاویه ناامن گردید و بیت‌المال مسلمانان توسط عناصر خائن به تاراج رفت و وقتی حضرت بر نجاشی شاعر، حدّ شرب خمر را اجرا کرد، مورد اعتراض طاروق‌بن‌عبدالله نه‌دی قرار گرفت.^{۲۶}

با توجه به آثار زبان‌بار روحیه‌ی اشرافی، امام خمینی[×] معتقد بود روحانیت متعهد شیعه، ضد اشرافیت و اشرافی‌گری و اسوه‌ی مبارزه با سرمایه‌داران زالوصفت است:

«روحانیت متعهد، به خون سرمایه‌داران زالوصفت تشنه است و هرگز با آنان سر‌آشتی نداشته و نخواهد داشت. آنها با زهد و تقوا و ریاضت درس خوانده‌اند و پس از کسب مقامات علمی و معنوی نیز به همان شیوه‌ی زاهدانه و با فقر و تهی‌دستی و عدم تعلق به تجملات دنیا زندگی کرده‌اند و هرگز زیر بار منت و ذلت نرفته‌اند. ذقت و مطالعه در زندگی علمای سلف، حکایت از فقر و نهایتاً روح پرفتوت آنان برای کسب معارف می‌کند که چگونه در پرتو نور شمع و شعاع قمر تحصیل کرده‌اند و با قناعت و بزرگواری زیستند.^{۲۷}»

